

# مسابقه‌ی رقت آور صلح خواهی (گفت وگو با ماما وردگ)



منتشر شده در شماره های 967 و 968 روزنامه اطلاعات روز



گفت وگو از: الیاس نواندیش

ماما وردگ، صفا می‌آید است در فیس بوک. با نام مستعار اما طنزی. علاقه‌مندان زیادی دارد. او سوژه‌هایش را با چاشنی طنز پخته و عرضه می‌کند. در مورد هویتش با من گفته است مامایت درویشی است دست و دل باز. چند ماه قبل «ماما» فراخوان برگزاری جشنواره شعر «ضد طالب فکری» را در صفا می‌آید بود نوشت. شاید دور از انتظارش بود. اما فواهرزاده‌هایش به زودی به این جشنواره پیوستند. بیش از صد شاعر به ماما شعر فرستادند و ماما هر روز شعر یکی از این شاعران را نشر کرد. کارش مورد استقبال بسیاری از کاربران که با او دوست هستند یا با دوستان ماما دوست هستند، قرار گرفت. سپس سرشته کرد شعرهای این جشنواره را به چاپ برساند. ماما مجموع این شعرها را زیر نام «با چراغی در دست» در هزار نسخه در کابل چاپ کرد.

در آغاز کتاب «با چراغی در دست» نوشته است وقتی سیاستمداران کشور مسابقه گذاشتند چه کسانی بهتر می‌توانند طالب را «برادر» بخوانند، پیش طالب تملق کنند، راه برایش باز کنند، امتیاز بیشتر برایش قایل شوند، جنایت‌های طالبان را نادیده بگیرند و آن‌ها را در جایگاه «مخالف سیاسی» بنشانند، شورای صفا می‌آید بسازند که طالب‌های معاش‌بگیر از امریکا با طالب‌های دستور بگیر از پاکستان مذاکره کنند، دیدم فرصت از دست می‌رود و باید کاری کرد. مداخل سندی از این دوره باید به‌جای گذاشت. گردآورنده‌اش را «هوسین» نام گذاشت. پس از نشر، این کتاب مورد استقبال فواهرزاده‌های زیادی قرار گرفت. من نیز به سهم خود به سراغ ماما رفتم و از وی چند سوالی پرسیدم.

”

ماما وردگ کیست؟

با تعیض میانه‌ام بد است. از تحقیر به هر دلیلی، به‌ویژه به‌خاطر تعلقات قومی، زبانی، محلی متنفرم. فکاهه‌های نژادپرستانه‌ی فراوانی داریم که حکایت از کم‌هوشی وردگ، وردگی‌ها دارند. به‌خصوص همین ترکیب «ماما وردگ» که در نگاه تعصب‌آمیز خودبرتر بینانه‌ی سازنده‌گان آن فکاهه‌ها نمادی است از ساده‌لوحی. در شش سال فعالیت انترنی این نام و نوشتن زیر این نام، خواسته‌ام بر این کلیشه خط باطل بکشم و ماما وردگ را انسانی دیگرگونه‌یی معرفی کنم. انسانی که هیچ ربطی با آن کلیشه ندارد. مراد من این بود، حالا ماما وردگ چه تصویری در جامعه دارد، قضاوت را می‌گذارم به شما. اما من خوشحالم که زیر سایه این هویت هستم. از واکنش خواننده‌ها که گاه حس می‌کنم مرا مامای واقعی شان می‌پندارند و با من درد دل می‌کنند، از مریض شدنم و نیرداختنم به کار دلتنگ می‌شوند، دریافته‌ام که ماما وردگ دوستان خوبی دارد و کاری که می‌کند، خواننده دارد. چه شد که به این فکر افتادید تا شعر «ضد طالب فکری» را جمع‌آوری کنید؟ یا جشنواره شعر «ضد طالب فکری» را راه‌اندازی کنید؟

افغانستان را به‌عنوان کشوری بسیج‌ناپذیر، نظم‌ناپذیر و ستیزا با هرچه روش است، می‌شناسند و به ما هم تلقین کرده‌اند که چنین است. می‌خواستم با ابتکار کوچک فردی نشان دهم که چنین نیست. آن‌چه در افغانستان کم داریم، کمبود فکر مدیریت کردن انرژی مثبت برای ایستادگی در برابر طالب، برای سازندگی، برای همدیگر پذیری و سرفرازی به‌عنوان پیامد این‌هاست. از سوی دیگر، این مسابقه‌ی رقت آور صلح خواهی با گدایی از طالب، این مسابقه‌ی رقت آور «برادر خواندگی» با طالب، نمی‌بایست بی‌واکنش می‌ماند. من به شاعران مراجعه کردم؛ چون شاعر در افغانستان روشن فکر مربع است. روشن فکر به توان دو. مهم نیست که ازین مهم برمی‌آید یا نمی‌آید. اما وضع چنین است و تا همین چندی پیش، قشر بالنسبه بسواد، چشم و گوش به دهن شاعران بود تا در آشفته بازار سیاست افغانستان جهت‌یابی کند. خوش‌بختانه به لطف باز شدن درها و پنجره‌ها و توسعه دست‌رسی به دانش تخصصی، این بار اضافی از دوش شاعر برداشته شده ولی با این وجود، هنوز شاعران - آینه‌های هیجان‌ها و نگرانی‌های مردم هستند. می‌خواستم به خودم

برگشته، متهم به جاسوسی به کافران می‌کنند و آن دیگر را متهم به کشتن طالبان و سومی متهم به همراهی به آن دوی دیگر! بچه‌های خام ۱۸-۲۲ ساله در مورد زندگی و مرگ این سه تصمیم می‌گیرند و حکم صادر می‌کنند که باید تیرباران شوند. چه چیزی این سبعت را برای آن‌ها تا این اندازه ساده ساخته است؟ همین طالب فکری است. و البته به این خلاصه نمی‌شود. طالب فکری یعنی اعتقاد بر حقانیت خود در تصمیم‌ها و قضاوت‌های جابرانه و جاهلانه علیه خواهر، همسر، دختر و مادر خود، علیه ناهم‌تباران خود، علیه ناهم‌فکران خود تا آن‌جا که استبداد، ظلم، تحدید و حتا کشتن را به امری مقدس تبدیل کند. البته تنها این مهم نیست. وقتی کسی نگاه قضاوت‌گرانه به زنی می‌اندازد که در اداره‌یی کار می‌کند، به شهر دنبال کاری آمده است، مظاهر نهادینه شدن طالب فکری را در شخصیت خود تصدیق کرده است. از ملا عمر آخوند، برادر مجاهد حامدکریزی، گرفته تا آن ملای غبی که رسانه‌ها را به جرم دیده شدن موی زنی تکفیر می‌کند و قتل فرخنده را صواب تلقی می‌کند و نوشیدن ادراار حضرت پیغمبر را توصیه می‌کند، و آن پسری که در هنگام فرخنده کشتی دیر ایستاد و کاری نکرد تا بالاخره او هم لگدی بر پیکر فرخنده حواله کرد، در تمام این‌ها طیف وسیعی از طالب فکری را با غلظت‌های متفاوت می‌بینیم. آن وزیری

نشان بدهم که طالب فکری حتا اگر بخشی از عادت رفتاری روزمره ما شده باشد - در فاجعه فرخنده دیدیم که چنین هست - با آن‌هم نیروی مقاومت علیه این فکر در کشور وجود دارد و کاری که باید کرد، نشان دادن این نیرو و کارآمد کردن این نیرو است. و بالاخره چنان‌که در مقدمه آورده‌ام، می‌خواهم از دورانی که من هم زندگی می‌کنم، سندی بماند که طالب فکری، درین کشور مقبول نیست.

تعریف ماما از طالب فکری چیست؟

طالب فکری به نظر من - تعطیل کردن عقل با استناد به متون دینی خارج از پیرنگ متنی و حداقل‌گرایی در برداشت از متن است که خطاهای کوچک و جنایت‌های بزرگ را در پرتو اعتقاد به خیر و فلاح نه تنها توجیه که تقدیس هم می‌کند. تصور کنید چه چیزی می‌تواند توجیه کند این را که یک مرد «عاقل» و «بالغ» کارد بر گلولی کودکی نه ساله بگذارد و گردنش را ببرد و ازین کرده نه تنها پشیمان نباشد که مایه مباحاتش نیز تلقی شود؟ ویدیویی را دیدم که در آن سه جوان، یک سرباز سابق پولیس، یک افغان مهاجرشده در هالند و یک جوان دیگر به‌دست طالبان اسیر می‌شوند. سادگی و روزمرگی تصمیمی که طالبان در مورد زندگی! و مرگ! این سه جوان می‌گیرند، مو بر اندام آدمی از وحشت راست می‌کند. آن طالب‌ها، جوانی را که از هالند به وطن



که تاکید می‌کرد مدرسه‌های دینی را - بی‌هیچ نوع مدیریتی - در افغانستان گسترش دهیم و در نتیجه ما کارخانه‌های تولید طالب‌های مونث و مذکر را در قندوز و شهرهای دیگر کشور مان داریم، این‌ها همه نشانه‌های طالب فکری‌اند.

**به نظر شما آیا ادبیات و خلق آثار ادبی با رویکرد نفرت از جنگ، ترور و طالبان، می‌تواند در جامعه‌ی افغانی مفید و موثر باشد؟**

چنین چیزی در هر جامعه‌ی سودمند و کارآمد است. به نظر من، ما در دورانی زندگی می‌کنیم که صلح به‌عنوان یک ارزش، به‌عنوان یک موضع سازش‌ناپذیر باید بخشی از نصاب آموزشی در سراسر دنیا باشد. صلح هیچ‌گاه در دنیا به شکستگی امروز نبوده است. درست است که مفاهیم ترور با جنگ به لحاظ ماهیت خود تفاوت دارند و بار حقوقی متفاوتی را حمل می‌کنند. اما برای رهگذری که در کوچ‌های پاریس کشته می‌شود و کودکی که در وردک هنگام بازی کنار مسجدی کشته می‌شود، تفاوتی نیست با مرگ کودک سوری زیر آتش‌باری جنگ داعش و نیروهایی که مدعی مبارزه با داعشند. من این روزها عکس اردوغان و زنتش را با بشار اسد و زنتش دیدم که مثل دو خانواده دوست و خویشاوند صمیمی نشسته بودند و لبخند و توجه و صمیمیت خوشایندی فضای شان را گرم کرده بود. اما امروز این دو بدترین دشمنان هم‌اند و در دشمنی این دو، یک ربع میلیون سوری کشته و نیمی سوری‌ها آواره شده‌اند. بنابراین، در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم، جا برای هر نوع کوشش و تلاش برای صلح‌آموزی، برای نهادینه کردن روحیه صلح‌دوستی و زندگی مسالمت‌آمیز خالی است. این نیاز از آن‌جا برمی‌خیزد که سودمحوری سیستم موجود اقتصادی دنیا و بالا آمدن روحیه کینه‌ورزی از متن‌های مذهبی، دینامیزم خطرناکی را ایجاد کرده که به‌عنوان پیامد آن تمام ظرفیت‌ها برای یک فاجعه جبران‌ناپذیر در دسترس قرار گرفته‌اند. به این ترتیب، این نیاز در هر جایی سودمند و کارآمد است به ویژه در کشور ما که بیشترین نیاز را به تبلیغ ادبیات ضد جنگ، ضد ترور و بالتبع ضد طالب داریم.

به کتاب‌های درسی کودکان ما نگاه کنید. آیا در آن چیزی هست که مانع از طالب شدن کودکان ما شود؟ آیا طرد طالب فکری به‌عنوان گرایش انحرافی انسانی در این کتاب‌ها به‌عنوان هدف، موضوع، مضمون مطرح هست؟ به نشرات وزارت فرهنگ نگاه کنید. آیا چیزی در آن میان می‌یابید تا ما را قناعت دهد این حکومت‌های پانزده سال اخیر که

محصول نفرت دنیا از طالب است و می‌بایست تمام امورش در راستای طالب‌زدایی باشد. کاری درین راه کرده است؟ چند نمایشنامه در مذمت طالب داریم؟ چند فیلم؟ چند نمایشگاه عکس، نقاشی و...؟ چند کتاب؟ این هیچ پاسخی، باید ما را تکان بدهد. باید ما را قناعت دهد که از دنیا، از حکومتی که برای ما ساخته‌اند، توقعی نداشته باشیم. این‌ها همان طور که آمده‌اند، می‌روند و در روز بد ما را تنها می‌گذارند. حالا هم تنه‌ایم. این حکومت دلبستگی به این سرزمین ندارد تا آزش توقع خیر داشته باشیم. این حکومت توسط رای مردم ایجاد نشده تا با رای خود آن را کنار بزنیم. این حکومت محصول تلاش‌های خانیان به اعتماد ملت است به اضافه وزیر خارجه امریکا.

هیچ ملتی به رایگان به چیزی نرسیده است. سیاه‌های امریکا برای این که در یک بس با سفید پوست‌ها مسافرت کنند، مبارزه کرده‌اند. امروز این امری طبیعی است ولی این امر امروز طبیعی شده به برکت خون‌هایی است که درین راه قربانی شده. آدم‌ها برای این که در اروپا و امریکای شمالی و جنوبی رای بدهند، قربانی داده‌اند، زندان دیده‌اند، کشته شده‌اند. برای این که کارگرا حقوق تقاعد داشته باشند، تظاهرات کرده‌اند، اعتصاب کرده‌اند، بیدار خوابی کشیده‌اند. آن‌ها را دست‌بند زده‌اند، شکنجه کرده‌اند تا به چیزی برسند که حالا دارند. ساده لوحانه است که توقع داشته باشیم، امریکا، روسیه، عربستان، ایران یا پاکستان برای ما آن جامعه آلمانی ما را می‌سازند. آن‌ها برای چنین امری دیزاین نشده‌اند. مبارزه با طالب فکری هم - کاری نیست که دیگران برای ما بکنند و کار یک شبه هم نیست. با از بین بردن سنگر طالب‌ها، این مبارزه تمام نمی‌شود. با کنار زدن آن‌هایی که ستون پنجم نامیده می‌شوند، به تنهایی میسر نیست. ما راه دور و درازی در پیش داریم. درین راه، اگر آن چراغ دور را گم نکنیم که ما را به سمت ساختن یک زندگی انسانی، با احترام به تفاوت‌های ما می‌برد، یعنی بیهوده زندگی نکرده‌ایم. و درین راستا، پرداختن به ادبیات ضد جنگ یک مسئولیت است. ما هیچ توجهی برای این نخواهیم داشت که چرا روزگار نکبت امروزی در آفرینش‌های ادبی ما تجلایی ندارد.

**به نظر شما، طالب فکری در کدام سطحی از دولت وجود دارد؟**

وقتی حامد کرزی طالب را برادر و ملا عمر را «برادر مجاهدش ملا عمر آخوند» می‌خواند و هنگامی که اشرف

غنی در کارزار انتخاباتی‌اش از این برگه در قندهار استفاده کرد که «به شما قول داده بودم که زندانی‌های (طالب) تان را آزاد می‌کنم و کردم! قول می‌دهم که باقی را هم آزاد کنم»، دلیلی هست تا سطح بالاتر از این را برای نشان دادن تسلط طالب فکری در دولت پیدا کنیم؟ این طالب پروری عملی است. به نظر من، سیاستمداران و روشن‌فکران هم تبار با طالب، یک قسمت راه را به‌صورت جبران‌ناپذیری منحرف شدند. آن‌ها نخست، به‌خاطر ایجاد تعادل نظامی با بازمانده‌های نیروهای ضد طالب و ناهم‌تبار با خویشتن، در تلاش درصدی‌گرایی در نهادهای امنیتی برآمدند تا با قبضه این نهادها، تعادل نظامی میان پشتون و ناپشتون‌ها قایم کنند و بعد، از فرصت به‌دست آمده در جهت تغییر تعادل به سود تبار خود تلاش کنند. این‌جا بود که آن‌ها در مسابقه تصاحب جایگاه بیشتر، فرصت سرمایه‌گرایی بر کیفیت نهادهای امنیتی را فدای به‌دست آوردن فزیک قدرت کردند. به این ترتیب در نهایت امر، به جای پولیس و ارتش کارآموده با فرماندهی مجرب، همین چیزی را داریم که حالا هست. ناتوان، بی‌ابتکار و بی‌کفایت در جنگ و تأمین امنیت. من از فداکاری سربازان کشورم بی‌کران سپاسگزارم و این را فرو گذاشت یا کم‌کاری آن‌ها یا فرماندهان رده پایینی شان که تازه از مراکز آموزش‌های نظامی فارغ شده‌اند، نمی‌دانم. حرف من جای دیگری است. با این تلاش فروردن لقمه‌ی بزرگ‌تر، آن‌ها فرصت اصلاح نهاد «دولت»، فرصت رقم زدن سرنوشتی دیگر، سرنوشتی ناهمراه با طالب را از قوم خودشان گرفتند. مبارزه آن‌ها در جهت ضعیف کردن جنگ‌سالاران ضد طالب، به نیرو گرفتن جنگ‌سالاری طالبانی منتهی شد. فکر می‌کنم، از آن‌ها پرسیدنی است: این فروردن لقمه بزرگ‌تر - تصاحب وزارت‌های امنیتی توسط «نمایندگان» یک تبار - آیا به امنیت و ثبات بیشتر در مناطق پشتون نشین منجر شد؟ آیا کودکان بیشتر پشتون فرصت رفتن به مکتب را یافتند؟ آیا به کیفیت یا کمیت زیرساخت‌های اقتصادی، فرهنگی در مناطق پشتون نشین سودی رساند؟ نرساند. بنابراین، راهی که آن‌ها آمدند، از بنیاد اشتباه بود. آنانی که در نزدیکی کرزی بودند، بارها از او شنیده‌اند که آرزو می‌کرده، طالبان سربازان او بودند! خیانت باید شایخی داشته باشد تا دیگران بر سرکسی ببیند؟ همین است که شما کم‌ترین همدردی را با خانواده‌های شهدای ما دیدید و بیشترین تکریم و حرمت را از جانب کرزی به طالبان شاهد بودید.



از وزارت رهین بهتر است یادی نکنیم. چون تاریخ وزارت او خلاصه می شود به دو فعل: وزیر شد- برکنار شد. اما دو دوره دیگر، یک بار آقای خرم وزیر شد و بار دیگر، حالا- آقای جهانی وزیر فرهنگ افغانستان است. اگر اینها برای پشتونها کار می کنند و در ادعای شان صادق اند، نشان بدهند چند صد عنوان کتاب «خوب» به زبان پشتون منتشر کردند؟ نشان بدهند چند تا کتاب جریان ساز فکری که بر ارزش های عام بشری تاکید داشته باشند، تالیف/ترجمه و منتشر کرده اند؟ چه اهمیتی دارد که وزیر فرهنگ افغانستان چه کسی را و از کدام تبار به عنوان رییس روزنامه انیس یا کتابخانه های عامه مقرر می کند وقتی ذهن و شعور جوانان پشتو زبان ما را تالیفات قصه خوانی پشاور شکل می دهند؟ حالا از خود پرسید: کار بنیادی برای قوم پشتون کدام است؟ این که حنیف اتمر حتماً باید در قدرت باشد یا این که اجمل و ایمل با گل بشره و سانگه در شینوار، زابل و ارزگان و... کتاب خوب داشته باشند، معلم خوب داشته باشند، مکتب خوب داشته باشند و بی نیاز از تالیفات قصه خوانی پشاور و ملاهای بی سواد باشند که از آنها چیزی جز طالب نمی سازد؟ (حالا سخن بر سر راه اشتباه سیاستمداران پشتون تبار است. این به معنای برائت دادن سیاستمداران مطرح اقوام دیگر نیست)

**آیا طالبان فکری و طالبان فزینی، باهم همکاری دارند؟**

وقتی وزیر سرحدات می رود و با طالبان تفاهم نامه امضا می کند، وقتی رییس امنیت ملی قندوز که یکی هم به دلیل یا همکاری او با طالبان یا ناهمکاری اش با خودی ها سبب سقوط قندوز می شود و از اشرف غنی مدال می گیرد، من این را چه طور بفهمم؟ میان طالب فکری و طالبانی که علیه ملت خود سنگر گرفته اند، همان قدر همکاری است که میان مغز شما و دست تان.

**با چراغهایی در دست، می توان صلح آورد؟**

هیچ کتابی صلح نیاورده است. حتا جنگ و صلح تولستوی هم. ازین کتاب باید توقع واقع بینانه داشت. تلاش من این بوده که شانه دادن به طالب را به امری مذموم و شرم آور تبدیل کنم. طالب باید در دو عرصه شکست بخورد: در سنگر توسط سربازان ما و در گفتمان اجتماعی با خلق پرسش هایی که طالبان را در موضعی دفاع ناپذیر قرار می دهند. من ایثار سربازان و افسران جوان کشور را ستایش می کنم و از قهرمانانی های آنان از نزدیک باخبر هستم. اما برای شکست طالب در سنگر، نیاز به اراده سیاسی داریم. این کاریست که دولت باید بکند و ما با این کارها به دولت نشان می دهیم که راه همین است: طالب باید در سنگر سرکوب شود. این کتاب بازتاب روحیه طالب ناپذیری در میان فکرسازان کشور است. طالب باید بداند که اگر به تقصیر بی کفایتی و بی ارادگی دولتبان کنونی، بر افغانستان حاکم هم شوند، این کشور دیگر آبی نیست که ۲۰ سال پیش بود. من تلاش می کنم ضد طالب فکری را به موضعی تبدیل کنم در خور گفتمان اجتماعی و چنین امری مطمئنم به زودتر رسیدن صلح کمک می کند.

**شعرا از سراسر افغانستان برای شما فرستاده شده است، از بدخشان تا هلمند و از حیرتان تا بندر تورخم. نیز از سراسر دنیا، از هر گوشه یی که طالب فکری، افغانها را به آن جا آواره کرده است، آیا دیدگاه شاعرانی که برای این جشنواره شعر سروده اند، در نهایت باهم یکی است یا متفاوت؟**

شاعرانی که درین جشنواره شرکت کرده اند، بر یک نکته نگاه یگانه دارند: ضدیت با طالب درست ترین موضع گیری

است. اما به احتمال زیاد آنها اختلاف سلیقه در ترجیحات سیاسی و جهان بینی شان داشته باشند که امریست مبارک. درین جشنواره کسانی شرکت کرده اند که خیلی نزدیک با قدرتمندان امروز هستند. یک نوع هم سویی حتا با آنها بی دارند که به نظر من سبب نیرومندی طالب هم شده اند. برای من، آن نزدیکی جسمانی شان با این یا آن قدرتمند و مدعی قدرت مهم نیست. مهم این است که من خاستگاه شعر را می شناسم که از دل برمی خیزد و ناگزیری های آدمها را نیز. در این کتاب شاعران سستی، شاعران تجدد طلب، همه هستند و ترجمه این وضعیت برای من یعنی: ضدیت با طالب از قاعده وسیعی در افغانستان برخوردار است.

**شما در مقدمه «با چراغی در دست» نوشته اید، طالب در سمتی از ارزشها سنگر گرفته است که محکوم به شرمساری تاریخی است. به چه معنا؟**

به دنیای امروز نگاه کنید. نگاه طالبانی به قدرت، به سرزمین، به دینداری، به خوب و بد و ... با کجای این زمان و این زمین سازگار است؟ طالب، بازی را به زمان باخته است و بعید می دانم رهبران هم درکی ازین داشته باشند که چه مهره های کوچکی در بازی های پیچیده منطقی و جهانی علیه ملت خود سنگر گرفته اند و قسم خورده اند. بعید می دانم دنیا بالاخره به این نتیجه برسد که برداشت طالبانی از حکومتداری صحیح است و آنها هم باید دنیا را از پشت چشم های طالبی نگاه کنند. نگاه طالبانی به دنیا هیچ پشتوانه ترغیب کننده ندارد. و باز طالبان ما که بر لوله نفت، مانند عربستان نشسته اند تا تغلب و خودکامگی شان را در بدل رفاه و ثبات نسبی بر مردم تحمیل کنند.

**موضع ضد طالب فکری در واقع موضع ضد استبداد و موضع ضد هویت هایی نیز هست که به نمایندگی از مردم افغانستان در کرسی های انتخابی یا انتصابی تکیه زده اند. آیا همین هویت ها خود تولید کننده طالب فکری نیز بوده اند یا هستند؟**

خود اینها نه. اینها خیلی کوچک تر از آنند که طالب

فکری را به عنوان نوعی جهان بینی مدون کنند. اینها خود مهره های کوچکی در بازی اند. جزمیت این خوبی را دارد که زحمت فکر کردن آدم را کم می کند. اما این بدی را دارد که با پاسخ های ساده آدمی را سرگرم می کند. پاسخ های ساده که در واقع هضم شده های دیگرانند. طالب فکری، بر اصول اعتقادی بدوی و ساده و روستایی استوار است. آنانی که برای تبار شان جایگاه استثنایی و رسالت الهی قایل اند و تبار خود را حمل کننده بارامانت آسمانی آقایی بر دیگران تلقی می کنند، تفاوتی ندارند از آنانی که تصور می کنند مالک حقیقت و هادی صراط مستقیم اند و بر اساس راهنمای همین صراط مستقیم، می بایست اندازه ریش دیگران را نیز تعیین کنند. اینها برادران دوگانگی هم اند. و هر دو مهره های سخت کارآمد برای استعمار نو و کهنه.

**سخن پایانی ما وردگ:**

افغانستان سرزمین ماست. مادر ماست. ما مادر خود را برای این دوست نداریم که مهربان ترین، زیباترین، فداکارترین، سرمایه دارترین زن روی زمین است. ما دوست داریم چون تنها همین یک مادر را داریم. وطن مادر ماست. امروز شکسته دل و شکسته غرور است ولی هیچ کسی دل شکسته اش را جز ما درمان نمی کند. هیچ کس جز ما این غرور شکسته را مرهم نمی گذارد. ما نباید به خیر و ترجمه دیگران چشم بدوزیم. ما باید به جایی برسیم که خجالت بکشیم اگر توقع داشته باشیم دیگران بیایند و پیراهن پاره پاره شده عزت مادر ما را بخیه بزنند و بر تنش کنند. فرزندان این مادر هندو و سبک، هزاره و ازبک، ایماق و پشه یی و نورستانی و یفتل و شغنی و چارایماق و تاجیک و ترکمن و بلوچ و گوجر و واخی، و قرغیز و پشتون و قزاق و قزلباش و بیات و ... اند. در بخیه زدن این پیراهن عزت با هم مسابقه بگذاریم. در مرهم گزاری بر زخم های غرور مادر مشترک ما رقابت کنیم نه در غارت کیسه های خالی این مادر و نه در آبروریزی این گیسو سپید...